

## گذار به دموکراسی: نقش و تأثیر ارتش در تحولات مصر (۲۰۱۱-۲۰۱۳)

فرامرز میرزازاده<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۸/۱۲

### چکیده

به دلیل فراگیر و جهانی شدن آموزه‌های دموکراسی از یک‌سو و اقتدارگرا و غیردموکراتیک بودن نظام‌های سیاسی در کشورهای عرب خاورمیانه از دیگر سو، پذیرفته شده است که خیزش‌های مردمی این نقطه از جهان در سال ۲۰۱۱ به نوعی گذار دموکراتیک تلقی شود. خیزش انقلابی مردم مصر نشان داد که جوانان اصلی‌ترین کارگزاران آن بوده‌اند. اما نکته‌ای که در تحلیل کارگزاران تحول ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ مصر مغفول مانده است نقش و تأثیر ارتش در فرآیند و برآیند گذار می‌باشد. این تحقیق با روشی تبیینی به بررسی نقش و تبیین تأثیر ارتش در این گذار می‌پردازد و در همین راستا، با توسل به نظریات پُل بروکر و آلفرد استپان به این نتیجه می‌رسد که ارتش گرچه اساساً در مقام حکومت در دهه ۱۹۵۰ عمل کرد اما در طول ۶۰ سال گذشته با نفوذ در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی توانسته به نهادی قدرتمند تبدیل شود. عمل در مقام نهاد به ارتش این امکان و توان را داد تا در دوران گذار از راه حکمیت و در دوران مابعد گذار، و برای مقابله با اقتدارگرایی اسلام‌گرایان، با حمایت فشار اجتماعی از جانب لیبرال‌ها با بهانه حفظ منافع ملی گذار را مدیریت کند و قدرت را مجدداً به دست بگیرد.

واژگان کلیدی: مصر، گذار به دموکراسی، کارگزار، ارتش

۱۹۹

سیاست جهانی

فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، دوره پنجم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۵

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران

نویسنده مسئول: f.mirzade@gmail.com

تحولات سالهای ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ مصر به گونه‌ای رقم خورد که بی‌تردید همه صاحب‌نظران آن را گونه یا مرحله‌ای از گذار دموکراتیک تصور کرده‌اند؛ آن‌هایی که در ذیل رویکرد «بیداری اسلامی» بدان می‌نگرند نتوانسته‌اند آرمان‌های آزادی‌خواهی، برابری، حاکمیت مردم، مبارزه با ستم و قانون‌گرایی آن را نادیده بگیرند، و طرفداران رویکرد «بهار عربی» اساساً آن را دموکراسی‌خواهی می‌دانند. از هر منظر و رویکردی هم که به این تحول نگریسته شود نمی‌توان آرمان‌های دموکراتیک آن را نادیده گرفت. این گذار، هم‌چون همه گذارهای دموکراتیک، دارای کارگزاران و عاملانی است که آغازگر، تداوم‌بخش و تثبیت‌کننده آن هستند. کارگزاران و عاملان گذار مصر عمدتاً با نام جوانان تحصیل‌کرده و بیکار، اسلام‌گرایان و احزاب سکولار پیوند خورده است. مسأله‌ای که وجود دارد جایگاه و تاثیر ارتش در این گذار است؛ در واقع، نقش ارتش در این میان مغفول مانده است. این در حالی است که نه تنها از ارتش به عنوان کارگزاران گذار اخیر مصر نامی برده نمی‌شود، بلکه به عنوان حامی رژیم مبارک در نظر گرفته و نقش منفی برای آن لحاظ می‌گردد. از این‌رو، سؤال این تحقیق این‌گونه طرح شده است که ارتش مصر چه نقش و تاثیری بر تحولات ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ مصر داشته است؟ برای تبیین نقش و تاثیر ارتش مصر بر تحولات مذکور تلاش شده است تا با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی نقش ارتش بررسی و تاثیر آن بر روند دموکراتیزاسیون تحلیل شود. بنابراین فرضیه تحقیق این‌گونه مطرح شده است که «ارتش مصر هم در دوران گذار و هم در دوران مابعد آن اصلی‌ترین کارگزار گذار بوده است.» از آن‌جایی که نظام مصر دوران مبارک، رژیمی مبتنی بر نظامیان و به‌خصوص ارتش بوده است می‌بایستی از آن رهیافت نظری بهره‌گیری می‌شد که نقش نیروهای مسلح را هم در دوران گذار و هم در دوران تثبیت دموکراسی پوشش می‌داد. برای انجام این مهم، از نظریات دو تن از اندیشمندان

دموکراتیزاسیون؛ یعنی پل بروکر و آلفرد استپان، به صورت ترکیبی استفاده شده است. در نهایت، هدف از انجام این تحقیق، تبیین نقش و تاثیر ارتش به عنوان کارگزار و برنده اصلی تحولات اخیر مصر است. طبیعی است که در این بین شرایط سیاسی و اقتصادی، جایگاه ارتش و فرآیند گذار دموکراسی در مصر نیز مورد بحث قرار گرفته شود تا بتوان فرضیه تحقیق را تبیین نمود. با این وصف، قبل از پرداختن به رهیافت نظری، نگاهی هرچند گذرا به ادبیات تحقیق‌های صورت گرفته حول محور جایگاه و تاثیر ارتش در تحولات ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ مصر می‌اندازیم.

#### ۱. پیشینه تحقیق

هر تحلیل‌گر بررسی تحولات مصر، به دلیل ساختار نظام سیاسی آن کشور، لاجرم بایستی به نقش نیروهای نظامی و ارتش بپردازد؛ چرا که به قدرت رسیدن نظامیان ملی در سال ۱۹۵۲ سرآغاز شکل‌گیری طبقه جدیدی در مصر است، یعنی طبقه اجتماعی جدیدی با منشأ خرده بورژوازی که هسته اصلی آن را گروه افسران آزاد تشکیل می‌دهد (ازغندی، ۱۳۹۲: ۹۸-۹۹) و بدون توجه بدان نمی‌توان تحلیل مناسبی از تحولات مصر کنونی ارائه داد. از این رو، مباحث و تحقیقات زیادی درباره نقش ارتش در سیاست مصر وجود دارد و هر نویسنده‌ای که در خصوص تحولات مصر تحقیقی انجام داده است لاجرم گریزی به ارتش نیز زده است. با این حال، هیچ یک از آنها از منظر گذار به دموکراسی به نقش ارتش نپرداخته‌اند. به عنوان مثال، حاتمی (۱۳۹۲) در مقاله «بررسی تاثیر تاریخی ارتش مصر بر سیاست داخلی» به جایگاه این نهاد نظامی در تحولات سیاست داخلی پرداخته است. یا علایی (۱۳۹۱) «نقش و جایگاه سیاسی ارتش در مصر» را مورد مطالعه و بررسی قرار داده است.

در حوزه مباحث مربوط به دموکراسی و گذار بدان کتب و مقالاتی وجود دارند که در هیچ یک از آنها، نه به صورت عام و نه به صورت خاص، نقش ارتش مصر در فرایند دموکراتیزاسیون مورد مطالعه قرار نگرفته است. کتاب «گذار به دموکراسی (مباحث نظری)» اثر دکتر بشیریه (۱۳۸۴) سرآمد آنهاست. یا کتاب «گذار به دموکراسی: ملاحظات نظری و مفهومی»، که مجموعه مقالاتی از صاحب‌نظران است

به کیفیت، نحوه و برخی تجربه‌های گذار به دموکراسی اختصاص دارد. این دو کتاب به مباحث نظری اختصاص دارند و گرچه در برخی موارد به تجربه بعضی کشورها توجه نشان داده‌اند اما طبیعی است که بنا بر تاریخ نشر و محتوایشان به صورت مشخص به مورد مصر نپرداخته باشند. اوتاوی (۱۳۸۶) نیز در فصل اول کتاب «گذار به دموکراسی یا شبه‌اقتدارگرایی» معتقد است که در مصر شبه‌اقتدارگرایی نهادینه شده، و در نتیجه، امکان گذار به دموکراسی را با چالش عمده روبه‌رو کرده است. همچنین، موسوی (۱۳۹۱) در نوشتار خود تحت عنوان «فرایند دموکراتیک مصر و نقش اسلام‌گرا» مراکز سه‌گانه قوا را نهادهای نظامی، حزب دموکراتیک ملی و اخوان‌المسلمین می‌داند.

موارد مذکور و ادبیات مشابه به‌سان تکه‌های پازلی هستند که می‌توانند در تبیین فرضیه تحقیق کمک‌کننده باشند. ادبیات مربوط به مباحث نظری گذار به دموکراسی به ما کمک خواهند کرد تا برداشت خود از کارگزار بودن و نحوه عاملیت ارتش در تحولات ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ مصر را تبیین کنیم و ادبیات مربوط به جایگاه ارتش مصر در تحولات تاریخی مصر، جایگاه آن را توضیح داده و ما را به اثرگذاری ارتش در دوران بعد از ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ رهنمون خواهد شد.

## ۲. رهیافت نظری

نظریه‌های مربوط به گذار به دموکراسی عموماً از سه منظر مورد مطالعه قرار می‌گیرند: الف) اشکال گذار، ب) زمینه‌ها و کارگزاران گذار، و ج) تحکیم و تثبیت دموکراسی (رک: بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۴-۵۰). ما در این تحقیق چون در صدد هستیم نقش ارتش را بررسی کنیم صرفاً به وجه گارگزاری آن می‌پردازیم. منظور از کارگزار یا عامل گذار به دموکراسی، افراد، گروه‌ها یا احزاب و جریان‌های اجتماعی هستند که نسبت به کارآمدی و کارکرد نظام‌های اقتدارگرا و غیردموکراتیک ناامید و ناراضی‌اند و تلاش دارند با روندی عمدتاً مسالمت‌آمیز نظام فعلی را به نظام دموکراتیک تبدیل کنند. نظریات گذار چون به دنبال تحلیل نقش کارگزارانی هستند که در صددند تا از یک نظام اقتدارگرا یا غیردموکراتیک به نظامی دموکراتیک گذار

کنند، در مطالعه کارگزاران به آن طبقاتی اشاره دارند که از شرایط موجود در نظام اقتدارگرا ناراضی‌اند.

نیازی به توضیح بیشتر نیست که رژیم‌های غیردموکراتیک و اقتدارگرا اشکال مختلفی دارند و در ادوار مختلف گذار تغییر شکل و ماهیت داده‌اند. طبق نظر هانتینگتون، در موج اول گذار (۱۸۲۸-۱۹۲۶)، رژیم‌های سلطنتی مطلقه یا آریستوکرات‌های فئودال به دموکراسی گذار داشته‌اند؛ در موج دوم (۱۹۴۳-۱۹۶۲)، دولت‌های فاشیستی، مستعمراتی و دیکتاتوری‌های نظامی فردی؛ و در موج سوم (از ۱۹۷۴ به این طرف)، نظام‌های یک‌حزبی، نظامی و دیکتاتوری‌های فردی دچار این گذار بوده‌اند (هانتینگتون، ۱۳۹۲: ۱۲۶). اغلب در نظریه‌های گذار، کارگزاران گذار، گروه‌های و طبقاتی لحاظ می‌شوند که عموماً به دلیل دور ماندن از صحنه سیاست یا تحمل انواع تبعیض‌ها و نابرابری‌ها یا برای مبارزه با فساد نظام‌های غیردموکراتیک وارد کارزار با نظام حاکم می‌شوند.

در این بین، چون نظام‌های اقتدارگرا و غیردموکراتیک نیروهای نظامی و ارتش را تحت سیطره دارند، چندان از این طبقه به‌مثابه کارگزار یا عامل گذار یاد نمی‌شود. ما در این رهیافت نظری در صدد هستیم تا با تلفیق نظریات پل بروکر درباره رژیم‌های غیردموکراتیک و آلفرد استپان درباره راه‌های استقرار مجدد دموکراسی که هر دو در نظریات خود نقش و تاثیر ارتش را مورد توجه قرار داده‌اند چارچوب نظری مناسبی را برای تحقیق خود تدارک ببینیم.

طبیعی است که نظام‌های اقتدارگرای قرن حاضر شکل فردی و شخصی به خود گرفته باشند. طنز ماجرا این‌جاست، امروزه این نظام‌ها که نیروهای نظامی و نظام تک‌حزبی پایه و اساسشان است، مدعی پای‌بندی به دموکراسی هستند. در این شرایط، همه‌پرسی یا انتخابات به عنوان ابزاری برای نشان دادن حمایت مردمی از نظام به خدمت گرفته می‌شود. ایدئولوژی رسمی حکومت، نظیر دموکراسی پارلمانی، نیز کمک می‌کند تا نظام مظهر نوعی از دموکراسی نشان داده شود که در صدد برقراری / احیای دموکراسی است. بی‌تردید، چنین اظهارات معصومانه یا به‌ظاهر

خیرخواهانه‌ای در صدد کتمان نمودن جرایم سیاسی و اغلب قانونی نظیر تصاحب مناصب و اختیارات دولتی است. در این نظام‌ها، همان‌گونه که پل بروکر بیان می‌دارد، «یک حزب سیاسی یا ارتش به شیوه‌های غیردموکراتیک با تصرف اختیارات و مناصب دولتی که به روش قانونی کسب کرده است، قدرت را به اشغال خود درمی‌آورد» (بروکر، ۱۳۸۴: ۲۶). طبق نظر وی، رژیم مبتنی بر نظامیان و ارتش به دو صورت غیر مستقیم عمل می‌کند: (۱) نوع محدود که در آن ارتش به‌طور متناوب و فقط برای تأمین اهداف محدود، حکومت را در اختیار می‌گیرد. (۲) نوع نامحدود که در آن ارتش همواره کلیه فعالیت‌ها و حکومت غیرنظامی را تحت کنترل و نظارت خود دارد (بروکر، ۱۳۸۴: ۸۰). ارتش، متناسب با نوع دوم، بر کلیه عرصه‌های غیرنظامی مسلط و به صورت اقتدارگرایانه حکومت می‌کند. بدین ترتیب، معلوم می‌شود که ارتش در نظام‌های اقتدارگرا خود نه تنها جزئی، بلکه ستون آن است. با این وصف، اگر قرار است گذاری به دموکراسی صورت گیرد بایستی علیه ارتش صورت گیرد نه این‌که خود عامل و کارگزار گذار باشد.

اما واقعیت چیز دیگری است. اگر این دیدگاه هانتینگتون را بپذیریم که ارتش برای ایجاد سامان در یک جامعه پراتوری استعداد بیشتری دارد؛ یعنی به همان اندازه کودتاهای نظامی، حکومت‌های نظامی و احزاب سیاسی وجود دارد که از بطن ارتش برخاسته‌اند (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۳۵۲)، ارتش می‌تواند به عنوان عامل و کارگزار عمل کند. در واقع، ارتش در دوران گذار می‌تواند با بهانه قرار دادن پاسداری از منافع ملی به دو شکل زیر اقدام کند: (۱) با حکمیت یا وتو کردن امور سیاسی غیرنظامی که منافع ملی را تهدید می‌کند. یا (۲) در صورت لزوم، به دست گرفتن فرمانروایی کشور و طرح و اجرای یک برنامه سیاسی نسبتاً کامل تحت اقتدار ارتش (بروکر، ۱۳۸۴: ۸۲). بر این اساس، ارتش می‌تواند در فرایند گذار دموکراتیک یا در مقام حکومت یا در مقام نهاد وارد عمل شود.

آلفرد استپان، متناسب با تقسیم‌بندی فوق، معتقد است اگر ارتش در رژیم اقتدارگرایی که حکومت نظامی آشکارا پایگاه اصلی قدرت است منشأ تلاش برای

دموکراسی باشد، ارتش در مقام حکومت عمل می‌کند. اما اگر ارتش، هرچند زمانی یک جزء اصلی رژیم اقتدارگرا بوده است و اینک در پی زیر کشیدن رهبر سیاسی غیر نظامی یا ارتش در مقام حکومت است، ارتش در مقام نهاد عمل می‌کند (استپان، ۱۳۸۶: ۲۸۹-۲۹۰). طبق نظر وی، از آنجا که اغلب رژیم‌های اقتدارگرای مدرن رژیم‌های نظامی هستند، اقدام ارتش در مقام حکومت راهی نسبتاً مطمئن و پرشمار می‌باشد. با این حال، گرچه رهبران حکومت نظامی ممکن است به صورت داوطلبانه فرآیند آزادسازی را آغاز کنند، این فرآیند بدون پشتیبانی فشار اجتماعی یا نفوذ رسته‌ای ارتش به آستانه دموکراتیزاسیون نمی‌رسد (استپان، ۱۳۸۶: ۲۹۳-۲۹۴). بنابراین، کارگزار بودن ارتش با همکاری و همراهی گروه‌های مختلف اجتماعی ممکن می‌گردد. اما، طبق نظر استپان، اگر ارتش در مقام نهاد بخواهد برای حفظ منافع رسته‌ای اساسی‌اش به دموکراسی بازگردد، نیرویی بسیار قدرتمند برای پایان دادن به حاکمیت اقتدارگرا است. در مواردی که ارتش در مقام نهاد می‌پندارد رهبران حکومت اقتدارگرا (که می‌توانند رهبرانی نظامی یا غیرنظامی باشند) خط‌مشی‌هایی را اجرا می‌کنند که برای ارتش در مقام نهاد بحران ایجاد می‌کند، ممکن است ارتش به عنوان نهاد متمایل شود بسیاری از افسران همکاری - خصوصاً رهبران ارتش در مقام حکومت - را فدا کند تا از بحران عبور کند و اوضاع مجدداً به حال تعادل بازگردد (استپان، ۱۳۸۶: ۲۹۶).

مخاطرات به خصوصی با این نوع از گذار به وجود می‌آید. در واقع، ارتش نسبت به احزاب یا حاکمان شخصی تمایل بیشتری برای واگذاری قدرت از خود نشان می‌دهد (بروکر، ۱۳۸۴: ۲۸۷). با این حال، اگر عوامل دیگری مانند فشار اجتماعی به این روند اضافه شود احتمال دارد ارتش حدی از قدرت اضطراری را برای خود نگه دارد. همچنین، احتمالاً همین که بحران از سر گذشت، هیچ مانع اساسی برای بازگشت مجدد ارتش وجود نداشته باشد (استپان، ۱۳۸۶: ۲۹۶).

بدین ترتیب، در نهایت ارتش به عنوان حاکم یا نهاد نظامی گذار به دموکراسی را به شدت تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. این اثرگذاری حتی می‌تواند منجر به بازگشت

مجدد اقتدارگرایی و عدم موفقیت یا عدم تثبیت دموکراسی در دوران مابعد گذار شود. در مجموع، طبق نظر بروکر، ارتش خواه‌ناخواه نقش اساسی در فرایند گذار دارد چرا که ماندگاری و سرنوشت نظام‌های اقتدارگرا و غیردموکراتیک به نیروهای نظامی وابسته است. طبیعی است که مطابق با دیدگاه استپان، ارتش برای حفظ جایگاه نهادی خود تلاش کرده اصول و آموزه‌های دموکراسی را مورد توجه و رعایت قرار دهد. هر چند که احتمال دارد به‌گونه‌ای فرایند گذار به دموکراسی را مدیریت کند که امکان حفظ منافع ارتش یا مداخله مستقیم در امور غیر نظامی را در آینده داشته باشد.

### ۳. جایگاه ارتش در سیاست مصر

خاورمیانه به‌طور عام، و مصر به‌طور خاص، دارای ضعف بنیادی در امر نهادهای سیاسی است؛ نهادهای سیاسی فردمحور یا ارتش‌محورند. به همین دلیل این دیدگاه هانتینگتون قرین واقعیت است که بی‌اعتمادی و بیزاری افراد و گروه‌های عرب از نهادهای سیاسی، سطح نهادمندی سیاسی را پیوسته پائین نگه داشته است (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۳۵۰). در چنین شرایطی نهادهای نظامی از کارآیی و کارآمدی زیادی برخوردارند. مصر که زمانی بخشی از امپراتوری عثمانی، و بعد از آن تحت استعمار انگلستان بود پس از استقلال سیاسی به دنبال بازیابی هویت و جایگاه خاص خود بود. از یک‌سو، ملی‌گرایی عربی بهترین عامل وحدت به نظر می‌رسید و از سوی دیگر، ارتش به عنوان نهادی قدرتمند تنظیم و تثبیت‌کننده این وحدت عمل می‌کرد. این نشانگر جایگاه و اهمیت ارتش در مصر است. سابقه ظهور ارتش به عنوان نهادی قدرتمند در ساختار سیاسی مصر به دوران محمدعلی پاشا بازمی‌گردد که نوسازی کشور را با توانمندسازی و بازسازی ارتش آغاز کرد.

در پی کودتای ۱۹۵۲ جنبش افسران آزاد در مصر که جمال عبدالناصر را به ریاست جمهوری رساند، ارتش به مهم‌ترین نهاد در سیاست این کشور تبدیل شد. ارتش در دوره زمانی ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۰ در نهادهای دولتی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی مداخله مستقیم داشت. به تدریج، از دهه ۱۹۷۰ نقش ارتش در تبعیت از نظام جمهوری برای



نیروهای مسلح تثبیت شد. رهبران سیاسی از یک سو از منافع نظامیان پاسداری کرده و از سوی دیگر در تلاش برای کاهش نفوذ مستقیم آنها در اداره امور سیاسی بوده‌اند. همچنین، بیشتر افسران ارتش در زمره نظامیان نسل اول که در جنبش افسران آزاد همراه ناصر بودند قرار نداشته‌اند؛ و در نتیجه فرآیند غیر سیاسی کردن و جداسازی ارتش از ایدئولوژی و تاریخ کودتای ۱۹۵۲ آغاز شد.

با ترور انور سادات و به قدرت رسیدن حسنی مبارک که از فرماندهان سابق نیروی هوایی بود شاهد تغییراتی در نقش نظامیان در سیاست هستیم. حسنی مبارک پس از به قدرت رسیدن ابتدا روابط استراتژیک خود را با ایالات متحده مستحکم‌تر کرد. اما در عرصه داخلی نیز مبارک که به دلیل ترور انور سادات، که توسط یک افسر نظامی صورت گرفته بود، اقدام به پاکسازی ارتش از عناصر افراطی کرد و همچنین تلاش نمود تا نفوذ و دخالت گسترده ارتش در سیاست را محدود کند. از همین رو، در دوره حسنی مبارک از نفوذ ارتش در سیاست تا حدودی زیادی نسبت به دوره‌های قبل کاسته شد (حاتمی، ۱۳۹۲: ۷۰-۷۱) و همان‌گونه که در ادامه ذکر خواهد شد نقش ارتش در امور اقتصادی و مالی برجسته و پررنگ‌تر شد. با این حال، جمهوری مصر از کودتای ۱۹۵۲ تا دوران مبارک سه رهبر سیاسی را به خود دیده بود که هر سه از ژنرال‌های نظامی بلندپایه بوده‌اند و از نظر ایدئولوژیک، به ترتیب از سوسیالیسم عربی، ناسیونالیسم مذهبی و پراگماتیسم عمل‌گرایانه برای اداره کشور استفاده کرده‌اند (حاتمی، ۱۳۹۲: ۷۱). روابط رهبران سیاسی به دلیل نظامی و بلندپایه بودنشان منجر به همراهی و حمایت اکثریت نیروهای نظامی از آنها می‌شد و روابط نزدیکی بین رهبران و نظامیان موجود بوده است.

مبارک به حدی از روابط دستانه با نظامیان اطمینان داشت که وزیر دفاع و رئیس ستاد کل را از بین نظامیان گارد کوچک ریاست جمهوری انتخاب کرده بود. وی نیز همانند سادات اقدام به تغییر چرخشی فرماندهان ارشد نظامی نموده، و به منظور برقراری توازن نظامیان رقیب و سیاستمداران قدرتمند غیر نظامی در برابر یکدیگر استفاده می‌کرد. بدین ترتیب، برای تقریباً شش دهه است که ارتش مصر به عنوان

ستون فقرات دولت‌های مصر ایفای نقش کرده است. این وضعیت در مصر دال بر آن نیست که ارتش در این مدت در مقام حکومت عمل کرده است، بلکه به غیر از دوران کودتا که به کسب قدرت جمال عبدالناصر منجر شد عمدتاً و به‌خصوص در دوران مبارک در مقام نهاد عمل کرده است.

#### ۴. اوضاع نظامی، سیاسی و اقتصادی مصر تا ۲۰۱۱

همان‌گونه که ذکر گردید، ارتش از دوران کودتای افسران آزاد به رهبری سرهنگ جمال عبدالناصر تا تحولات اخیر به مدت نزدیک به ۶۰ سال نهاد اصلی و موثر قدرت در مصر بوده است. ارتش، از دوره ناصر، یکی از بازیگران اصلی صحنه سیاست در مصر بوده و جنگ‌های مصر با اسرائیل باعث شده است ارتش در بین مردم مصر جایگاهی ویژه داشته باشد (علایی، ۱۳۹۱: ۹۲). قرارداد صلح انورسادات با اسرائیل باعث شدن تا ارتش به جای سلاح‌های فرسوده روسی از جنگ‌افزارها و آموزش نیروهای آمریکایی بهره بگیرد. فقدان جامعه مدنی مستقل از دولت، وابستگی نظام سیاسی به نیروهای نظامی، به‌ویژه ارتش، و در نهایت حاکمیت مطلق رهبران سیاسی شش دهه اخیر مصر بر نیروهای نظامی باعث شده است تا این کشور دارای نظامی غیردموکراتیک و اقتدارگرا باشد. با این وجود، در برخی از مواقع تاریخی رهبران سیاسی در اثر فشارهای داخلی و بین‌المللی برخی گشایش‌ها و آزادی‌های سیاسی را به گروه‌ها، احزاب و مردم اعطا کرده بودند اما، به دلیل تسلط نیروهای نظامی بر امور سیاسی، این آزادی‌ها آن‌قدر محدود و ناچیز بوده است که نمی‌شد به تداوم و تاثیر آن اعتماد کرد. از این‌رو، ما در مصر بیشتر شاهد نظامی شبه‌اقتدارگرا بوده‌ایم که در عین وجود برخی آزادی‌های سیاسی - اجتماعی، نیروهای نظامی و ارتش از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است.

با این اوصاف، نظام شبه‌اقتدارگرای مصر از اوایل دهه ۱۹۷۰ به تدریج پدید آمد. در این زمان انورسادات با احتیاط، دولت تک‌حزبی را که از سلف خود یعنی جمال عبدالناصر به ارث رسیده بود، برچید و بار دیگر میزان محدودی از کثرت‌گرایی سیاسی را برقرار کرد. وی درهای حزب حاکم را به‌روی رقابت داخلی گشود و

سپس اجازه داد دو حزب مخالف شکل بگیرند. بدین ترتیب، راه را برای برگزاری انتخابات پارلمانی هموار کرد که از نظر صوری جنبه‌ای رقابتی و دموکراتیک داشت. این در حالی بود که سادات هیچ‌گاه موقعیت و قدرت خود را در معرض انتخابات قرار نداد (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۴۱). به هر روی، در پایان این دهه، روند دموکراتیزه‌شدن در مصر متوقف شد. با این وجود، هنگام مرگ سادات، این امکان هم‌چنان وجود داشت که مصر را به عنوان کشوری در نظر گرفت که در حال گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی است. سادات چندگام بسیار مهم را در این ارتباط برداشته بود. با وجود آن‌که سادات در خلال سال آخر ریاست جمهوری‌اش به میزان قابل توجهی از دیدگاه دموکراتیک عقب نشست با این حال کشوری را برجای گذاشت که از نظر سیاسی و اقتصادی در مقایسه با آن‌چه که در هنگام مرگ ناصر در سال ۱۹۷۰ تحویل گرفته بود بسیار بازتر بود.

این دیدگاه که مصر کشوری در حال گذار به دموکراسی است، در اوایل دوره حکومت حسنی مبارک، اعتبار پیدا کرد. مبارک که معاون سادات بود در روندی قانونی و منظم و با رضایت ارتش قدرت را به دست گرفت. وی ریاست جمهوری خود را با ظاهری آشتی‌جویانه آغاز کرد که در شرایط آن زمان قابل توجه بود. اما دو دهه بعد، واقعیت کاملاً متمایزی نمایان‌گر شد. در این زمان، دیگر امکان نداشت که مصر را به عنوان کشوری به حساب آورد که در حال برقراری دموکراسی است (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۵۳). مبارک، بدون آن‌که به اقتدارگرایی کامل دور ناصر بازگردد از دگرگونی بیشتر جلوگیری کرده بود. بدین ترتیب، مصر دوران سادات و مبارک از لحاظ اجتماعی - سیاسی دوران تاریکی را سپری کرد که منجر به ضعف و حذف جامعه مدنی، عدم تعامل بین حکومت و جامعه، و در نتیجه تقابل آنها با یکدیگر شد.

در این بین، اما مقدمات اقتصاد بازاری و رقابتی که سادات و مبارک به میراث گذاشتند تاحدودی زمینه را برای گذار به دموکراسی مهیا کرد. به اذعان صاحب‌نظران، مصر در میان کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا درای اقتصاد نسبتاً

پایدار و رشد مداوم (در حدود ۴-۵ درصد در ۲۵ سال گذشته) بوده است (شهابی و عباسی، ۱۳۹۲: ۱۳). ویژگی برجسته اقتصاد این کشور این است که در منطقه‌ای که اغلب اقتصادها وابسته به نفت است، دارای اقتصاد نسبتاً متنوعی است. اصلاحات اساسی در اقتصاد مصر از سال ۱۹۹۱ آغاز شد که بر اساس دستورالعمل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اتخاذ گردید. در همین راستا و به منظور تثبیت اقتصاد و جذب سرمایه‌گذاران خارجی، نرخ بهره به شدت افزایش یافت و در نتیجه میزان ارز ارسالی از سوی کارگران شاغل در خارج از مصر به علت نرخ بالای بهره افزایش یافت. به دنبال افزایش جریان سرمایه، ذخایر ارزی مصر از ۲٫۸ میلیارد دلار در پایان سال ۱۹۹۰ به ۱۶٫۷ میلیارد دلار در پایان سال ۱۹۹۶ رسید و بین سال‌های ۱۹۹۳-۹۷ نرخ رشد تولید ناخالص داخلی از ۲٫۹ به ۵٫۹ درصد رسید که این دوره پنج ساله افزایش رشد در تاریخ بعد از کودتای افسران آزاد بی‌سابقه بود (ریولین، ۱۳۸۵: ۱۷). برنامه اصلاحات اقتصادی در مصر در سال‌های دهه ۲۰۰۰ شدت گرفت. دولت احمد نظیف برنامه خصوصی‌سازی گسترده‌ای را اجرا کرد و درهای مصر را به سوی تجارت و سرمایه‌گذاری خارج باز کرد. نتیجه این اصلاحات در نرخ رشد تولید ناخالص داخلی منعکس شد که از ۳٫۲ درصد در سال ۲۰۰۲-۲۰۰۳ به بیش از دو برابر در سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۷ و ۲۰۰۷-۲۰۰۸ رسید.

چنین بهبود سریعی در شاخص رشد به علت اصلاحات گسترده‌ای بود که در سال ۲۰۰۴ صورت گرفت. اصلاحات انجام شده نقش مهمی را در بهبود شاخص‌های بدهی و کسری بودجه ایفا کرد و همچنین نیروی محرکه‌ای در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی فراهم نمود؛ به طوری که در سال ۲۰۰۶-۲۰۰۷، میزان جذب سرمایه‌گذاری خارجی در مصر با ۸۱ درصد افزایش به ۱۳٫۲ میلیارد دلار آمریکا در سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۸ رسید و با وقوع بحران مالی جهانی، نرخ رشد تولید ناخالص ملی به صورت آرام و تدریجی شروع به کاهش کرد که در نیمه سال مالی ۲۰۰۷-۲۰۰۸ از ۷٫۶ به ۴٫۱ درصد رسید. علت عمده کاهش نرخ رشد، کاهش میزان

سرمایه‌گذاری و صادرات بود؛ با این وجود بلافاصله در ۲۰۱۰، به نرخ ۵٫۱ درصد بازگشت (Dabrowski, 2011: 2).

در حقیقت اصلاحات اقتصادی که در سال‌های پایانی حکومت مبارک صورت گرفت، به نتایج مطلوبی دست یافت. اما این رشد منجر به ایجاد اشتغال کافی برای تعداد گسترده‌ای از جوانانی که در سن اشتغال بودند، نشد. نظرسنجی موسسه گالوپ در ماه‌های قبل از انقلاب نشان داد که با وجود رشد ۵ درصدی در تولید ناخالص داخلی، تنها ۹ درصد از مصریان رضایت خود را نسبت به وضعیت اقتصادی موجود ابراز کردند (Abu Dhabi Gallup Center, 2011: 4). با این اوصاف، رشد اقتصادی مصر از یک طرف ساختار لازم اقتصادی را برای گذار مهیا کرده بود، و از طرف دیگر کنش‌گران جدیدی را که از این رشد ناراضی بودند و تضاد طبقاتی را حس می‌کردند به عنوان کارگزاران گذار در بطن خود پرورده بود.

#### ۵. گذار به دموکراسی

دموکراسی یک روش حکومتی برای مدیریت کم‌خطا بر مردم حاکم است که در آن مردم، نه فرد یا گروه خاص، حکومت می‌کنند. به دلیل استبداد و خفقان حاکم در طول دهه‌های متمادی، اصولاً زیرساخت‌های لازم برای حاکمیت مردم در کشورهای عرب خاورمیانه یا وجود نداشته و یا بسیار ضعیف بوده است. در بین کشورهای عرب خاورمیانه به نظر می‌رسد مصر پیش‌تاز سایر کشورهای عربی است؛ زیرا دارای قانون اساسی مدون، احزاب نیم‌بند و تجربه انتخاباتی بوده و در دوران گذشته نیز رسانه‌های متعدد در آن وجود داشته است. اما تحولات جهانی به گونه و سمتی در جریان است که نهال دموکراسی تنومند می‌شود. به بیان آصف بیات، با توجه به سه تحول عمده در کشورهای خاورمیانه انتظار می‌رفت در شیوه زندگی اجتماعی – سیاسی اتفاقاتی بیفتد که همسو با تحولات جهانی باشد. این تحولات عبارت‌اند از: الف) افزایش میزان سواد و آگاهی مردم، ب) بالا رفتن میزان شهرنشینی و گسترش طبقه متوسط و ج) تاثیر محیط بین‌المللی (Bayat, 2013: 36). می‌توان مدعی شد که تحولات ۲۰۱۱ در کشورهای مختلف عرب خاورمیانه نمودی از تاثیرپذیری از

تحولات جهانی بود. این تحولات در شکل دموکراسی خواهی دامن مصر را نیز گرفت.

طبق نظرسنجی‌هایی که «موسسه سیاسی راهبردی الاهرام» در اوت، سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۱ انجام داده بود هرچند مصری‌ها بیش از هر زمان دیگری نگران آینده کشور خود بودند اما همچنان دموکراسی را تنها راه حل برطرف کردن مشکلات خود می‌دانستند (آقاعلی‌خانی، ۱۳۹۰: ۵۰). قدر مسلم، خیزش انقلابی مردم مصر با آرمان دموکراسی خواهی گره خورده بود. نکته قابل توجه این است که برای هم‌نوایی با اصول دموکراتیک جهانی شده باید شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مناسب به وجود آید اما ایجاد این شرایط نه از بیرون بلکه از درون جوامع مثر ثمر است (کولایی، ۱۳۸۶: ۹۴). بنابراین، در تحلیل تحولات انقلابی مردم مصر بایستی شرایط درونی و زمینه‌ای آن را باید لحاظ کرد. با این وصف، نمی‌توان توجه به آموزه‌های اسلامی (Kohut, 2012: 2) (از منظر فرهنگی)، تکثر قومی و مذهبی (Khan, 2014: 78) (از منظر اجتماعی - سیاسی) و اتکای روانی مردم به نیروهای نظامی (Azzam, 2012: 10) (از منظر روان‌شناختی و امنیتی) را در تحلیل تحولات انقلابی مردم مصر و ارتباط آن با دموکراسی خواهی نادیده گرفت. به عبارتی، زمانی جنبش انقلابی مردم مصر به نتیجه مطلوب خواهد رسید که همه این شرایط و زمینه‌ها را لحاظ کرده و نمایندگان این دیدگاه‌ها را راضی نگه‌دارد.

همگان می‌دانیم که فرایند گذار به دموکراسی از سه مرحله جداگانه تشکیل می‌شود: فروپاشی رژیم غیردموکراتیک، شکل‌گیری رژیم دموکراتیک و در نهایت، تثبیت و تحکیم دموکراسی. همه نظریه پردازان حوزه گذار در هر سه مرحله هم به زمینه‌ها و هم به کارگزاران گذار توجه و تاکید دارند. آنچه که در این تحقیق حائز اهمیت است بررسی نقش و تاثیر ارتش به عنوان یکی از کارگزاران اصلی گذار در مصر است که تا به حال بدان پرداخته نشده است. لازم به ذکر است که فروپاشی رژیم‌های غیردموکراتیک لزوماً منجر به شکل‌گیری رژیم‌های دموکراتیک نمی‌شود؛

بلکه دوره گذار دوران عدم قطعیت است و پیدایش دموکراسی تنها یکی از پیامدهای ممکن فروپاشی به‌شمار می‌رود. تحولات چند سال اخیر مصر نیز از این منظر قابل بررسی است: تحولی دموکراتیک و دموکراسی‌خواهانه شکل گرفت اما به یک نظام کاملاً دموکراتیک منجر نشد.

## ۶. نقش ارتش در دوران گذار

با روی کار آمدن حسنی مبارک، جایگاه ارتش در مصر بازتعریف شده بود. مبارک برای جلوگیری از بیکاری اعضای ارتش، نقش و ماموریت جدیدی برای ارتش تعریف کرد که همانا مشارکت آن در توسعه اقتصادی مصر بود. این امر نشان می‌دهد که ارتش در دوران مبارک در مقام نهاد عمل می‌کرد. بدین ترتیب، ارتش مصر در دوران مبارک غیر از نقش نظامی، کارکرد مالی و اقتصادی نیز داشت و هم‌اکنون مالک موسسات، کارخانه‌ها و شرکت‌های متعددی است که به تولید انواع کالاها و محصولات از جمله تولید انواع محصولات مصرفی، اعم از مواد غذایی، کالاهای ساختمانی مانند سیمان، اتومبیل، دارو و مصنوعات دیگر می‌پردازد. بیش از ۳۵ کارخانه از کارخانجات تولید تلویزیون و یخچال گرفته تا خودروسازی، بزرگ‌ترین شرکت‌های ساخت‌وساز، شبکه‌های زنجیره‌ای از رستوران‌ها و باشگاه‌های ورزشی، مجموعه‌های رفاهی و علاوه بر همه این‌ها مالکیت املاک گسترده در مناطق مختلف مصر تنها بخشی از این دارایی‌های ارتش است (علایی، ۱۳۹۱: ۹۴).

در چنین شرایطی طبیعی است که ارتش منافع و خواسته‌هایی داشته باشد که با حفظ امتیازات و دارایی‌های فوق‌هم جهت بوده باشد. با این پیش‌زمینه می‌توان نگرشی دیگر به تحولات ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ مصر داشت. زمینه‌های اقتصادی - اجتماعی ناشی از رشد فزاینده طبقه متوسط جدید، فقر و بیکاری، و زمینه‌های سیاسی ناشی از دولت اقتدارگر و سرکوب‌گر حسنی مبارک، و همچنین سایر عوامل تسریع‌کننده‌ای همچون فساد و نابرابری، تبعیض و فقدان انواع آزادی‌ها زمینه برای تحولات انقلابی مهیا شده بود.

دلیل همه این موارد نیز سکون، جزمیت و حالت سنگ‌وارگی در ساختار قدرت سیاسی و فلج شدن چرخه تعامل میان مردم و حاکمیت یا فقدان آن بود. آغاز حرکت ضد دولتی و جرقه آن علیه حکومت مبارک، توسط نوجوانان و جوانانی بود که کسی آنان را چندان نمی‌شناخت یا جدی نمی‌گرفت (نبوی، ۱۳۸۹: ۲). بر عکس جوانان، کارگزاران شناخته‌شده‌ای که تصور می‌رفت نقش اساسی در انقلاب داشته باشند در مراحل اولیه تحولات انقلابی یا حضور نداشتند یا در مراحل بعدی بدان پیوستند؛ این کارگزاران همانا گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی لیبرال و سلام‌گرایان بودند. لذا، نه تنها هیچ یک از گروه‌ها و احزاب سرشناس مصر رهبری حرکت‌ها را در دست نداشت، بلکه در آغاز با آن به مخالفت پرداختند. این نکته به ویژه در رابطه با اخوان‌المسلمین مصر قابل توجه است که اصولاً با گردهم‌آیی‌های بزرگ ده‌ها هزار نفری مردم در میدان التحرير قاهره در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱، معروف به جمعه خشم، مخالفت کرد (احمدی، ۱۳۹۰: ۲۶۷) اما از ۲۸ ژانویه با انقلابیون اعلام هبستگی کرد و تمام تشکیلات خود را در خدمت جنبش قرار داد. البته، لازم به ذکر است که، این مخالفت از سر ترس و هراس آنها از واکنش رژیم‌ها در سرکوب اعتراض‌ها و پیامدهای بعد از آن که معمولاً با دستگیری، محاکمه و زندانی کردن فعالان اسلام‌گرا همراه بود، ناشی می‌شد. تجربه اخوان و سایر گروه‌های میانه‌روی اسلام‌گرای عربی در سال‌های دهه‌های ۸۰ و ۹۰ و دهه نخست قرن بیستم تأیید کننده این نگرانی بود. حتی در انقلاب فوریه ۲۰۱۱، حسنی مبارک و معاون وی، عمر سلیمان کوشیده بودند تظاهرات مردمی را به دسیسه اخوان‌المسلمین و دیگر سازمان‌های اسلامی برای بی‌ثبات کردن مصر نسبت دهند (فوزی و هاشمی، ۱۳۹۳: ۶۶).

بنابراین، با وجود احزاب و گروه‌هایی چون الوفا و اخوان‌المسلمین و به رغم حضور مخالفان و منتقدان سرشناسی چون ایمن‌النور و محمدالبرادعی در میان مخالفان، جرقه حرکت ضد دموکراتیک به دست جوانان و نوجوانانی زده شد که کسی آنان را جدی نمی‌گرفت. دعوت اولیه برای برگزاری تظاهرات ۲۵ ژانویه (روز خشم) توسط همین کارگزاران جوان صورت گرفت و بیشترین نیروی حاضر در خیابان‌های قاهره



و دیگر شهرها را نیز همین افراد ناشناس، اما مصمم، تشکیل می‌داد. از جمله مهم‌ترین واکنش‌های جمعی و اعتراضی توسط گروه جوانان ۶ آوریل و نیز گروه خالد سعید صورت گرفت که در پی دستگیری و مرگ مشکوک جوانی به نام «خالد سعید» به دست نیروهای امنیتی در اسکندریه در سال ۲۰۱۰، تشکیل شد و بلافاصله شعار «کلنا خالد سعید» را در میان کاربران اینترنتی رواج داد (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۱۵). بیش از ۸۷ هزار نفر به دعوت اینترنتی برای برگزاری تظاهرات روز سه‌شنبه ۲۵ ژانویه پاسخ دادند و سنگ بنای اجتماع مردمی را در میدان التحریر گذاشتند.

اما اثرگذارترین کارگزار، از منظر این تحقیق، ارتش بود. دلیل این مدعا این است که هر چند ارتش در مصر ابتدا از طریق افسران آزاد در مقام حکومت عمل کرد اما با گذر زمان و به‌خصوص در دوران مبارک تبدیل نهاد اثرگذار شده و در مقام نهاد عمل کرده است؛ چرا که توضیح داده شد که ارتش در دوران مبارک به غیر از عرصه نظامی در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی نیز ورود کرده بود. پر واضح است که، برخلاف جوامع غربی، ارتش در تحولات جوامع جهان سوم کارگزاری اثرگذار است. ارتش در جهان عرب نقش حائل بین حکومت و جامعه را بازی می‌کند و مرکب از دستگاه‌هایی است که در یک نظام بسته کار می‌کند، از نظر اندازه و پیچیدگی گوناگون‌اند. در نظام‌های اقتدارگرا و غیردموکراتیکی همچون مصر قبل از انقلاب، وابستگی ارتش به شخص حاکم، و وابستگی خود نظام حاکمه به کمک‌های ایالات متحده آمریکا، از کنش‌گری مستقل ارتش کاسته بود چرا که رویارویی آن با مردم به هیچ وجه به نفع آمریکا نبود (نورانی، ۱۳۹۱: ۱۹۳).

با این حال، ارتش مصر به سه دلیل در دوران گذار به ضرر مبارک وارد عمل شده و به نوعی با سکوت در مقابل انقلابیون نقش کارگزاری گذار را بازی کرد: اولاً، چون خود دارای منافع و امتیازاتی بود که در صورت درگیری با انقلابیون آنها را به مخاطره می‌انداخت؛ منافع و امتیازاتی که با خواست ورود آنها به حوزه‌های مالی و اقتصادی شکل گرفته بود. از این‌رو، از نظر ارتش فرایند گذار شخص مبارک و اطرافیان او را هدف قرار داده بود نه ارتش را. پس می‌توانست از رئیس‌جمهور

فاصله بگیرد. همچنین، در سال‌های پایانی حکومت حسنی مبارک، بر سر جانشینی رئیس‌جمهور که بیش از ۸۰ سال داشت، میان مبارک و ارتش چالش به وجود آمده بود. مسأله این بود که از بین پسر مبارک، یک فرد نظامی یا یک نفر از حزب حاکم کدام یک جانشین مبارک شود (علایی، ۱۳۹۱: ۹۶). در نتیجه، به خاطر تفاوت منافع از مبارک فاصله گرفت (Aldredge, 2015: 30). دوم این‌که چراغ سبز آمریکا در سقوط مبارک نقش تعیین‌کننده‌ای داشت اما نگرانی مردم مصر از برنامه‌ای بود که نیروهای مسلح برای خود در خلأ قدرت تعیین کرده بودند (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۳۱) که در صورت خواست و مصلحت، و همچنین حفظ جایگاه اثرگذاری خود، وارد عمل شود. دلیل سوم، این‌که اگر ارتش تمایلی به این‌گذار نداشت با خشونت وارد عمل شده، کودتا کرده و حکومت را در دست می‌گرفت و مجدد در مقام حکومت ظاهر می‌شد. این در حالی است که انقلاب مصر، نسبت به بقیه انقلاب‌ها، از خشونت کمتری برخوردار بود و معترضین و انقلابیون با شعار و رفتارهای مسالمت‌میز خواستار کناره‌گیری مبارک از قدرت شدند.

اما کناره‌گیری مبارک بعد از ۳۰ سال قدرت برای رسیدن معترضان مصری به خواسته‌هایشان کافی نبود. آنها در میدان تحریر باقی ماندند و تقاضای دموکراسی داشتند. ارتش در این ایام نقش میانجی را میان نیروهایی که خواستار رفتن مبارک بودند و نیروهایی که می‌خواستند مبارک بماند، بازی کرد. مردم و احزاب سیاسی به دنبال برکناری مبارک و تعیین رئیس‌جمهوری خارج از افراد موجود در دایره قدرت بودند و نقش ارتش در این میان مهم بود. وقتی اعتراضات مردم شروع شد و حسنی مبارک سعی کرد از توان ارتش در کنار سایر نیروهای امنیتی برای خاموش کردن قیام مردم استفاده کند، ارتش مصر، بعد از خشونت و سرکوب اندک اولیه (حاتمی، ۱۳۹۲: ۷۲)، بر خلاف نیروهای امنیتی و پلیس از اعمال خشونت علیه مردم خودداری ورزید.

به این ترتیب، ارتش در کشاکش اعتراضات مردم علیه مبارک، به جای همراهی با حاکمیت برای سرکوب مردم، راه سومی را در پیش گرفته و سیاست حفظ نظام و

تأمین منافع ملی مصر را اتخاذ کرد. در پی اعلام اعتراضات میلیونی مردم در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ در قاهره، ارتش با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که خواسته‌های مردم قانونی و برحق است و ارتش هرگز به روی مردم سلاح نخواهد کشید. سخنگوی ارتش که این بیانیه را قرائت می‌کرد، افزود: «البته ارتش مخالف تخریب اموال عمومی است و ما ازاموال و اماکن عمومی محافظت خواهیم کرد» (علایی، ۱۳۹۱: ۹۶-۹۷). بنابراین، ارتش ابتدا اعلام بی‌طرفی و در نهایت در حمایت از مخالفان مبارک، طرفداران مبارک را از میدان التحریر متواری کرد. بدین ترتیب، با متلاشی شدن نیروهای امنیتی و پلیس، ارتش عملاً بازیگر اصلی در عرصه این گذار گردید. با این اقدام ارتش، معترضین رئیس‌جمهور، روی کار آمدن شورای نظامی را برای کنار زدن حسنی مبارک به عنوان مرحله انتقالی پذیرفتند، شورای نظامی حاکم را برای اجرای کامل دموکراسی تحت فشار گذاشتند و در راستای شیوه مسالمت‌آمیز خود در ۱۹ مارس ۲۰۱۱ در فرماندوم قانون اساسی شرکت کردند (Spiering, 2011: 3).

با این که فرماندوم برگزار شد اما بدون انتقاد نبود. در واقع، جنبش مدنی مردم در مرحله به میان آوردن خواسته‌های سلبی و ایجابی و پی‌گیری مطالبات خویش در چارچوب گذار، از عقلانیت سیاسی بهره گرفته بود.

با این وجود، عامل محوری در این گذار این بود که به‌رغم شورش‌های اجتماعی در برابر اقتدارگرایی، قواعد دوره گذار از سوی شورای نظامی موقت وضع می‌شد و در زمانی که ارتش، حکومت موقت را هدایت می‌کرد، چون هنوز احساسات و هیجان انقلابی توده مردم بالا بود، تا حد گسترده‌ای امکان مداخله ارتش در دوره استقرار دموکراسی را رقم می‌زد.

تا بدین‌جا، مطابق با دیدگاه پل بروکر، ارتش به بهانه پاسداری از منافع ملی به نفع طرفداران دموکراسی وارد عمل شد اما با دخالت غیرمستقیم و محدود خود در مقام نهاد اثرات خود را بر فرایند گذار گذاشت. کارگزاری و نقش آفرینی ارتش در این دوره در حکمیتی نمود یافت که به صورت میانجی بین مخالفان و طرفداران حسنی مبارک وارد میدان تحریر شده بودند. گرچه، نباید از این احتمال هم غافل ماند که

نقش میانجی‌گرایانه و جلوگیری از تبدیل اعتراضات مردم به یک انقلاب تمام عیار در راستای حفظ ثبات و امنیت کشور بوده است تا با فروکش کردن اعتراضات بتواند به خواسته‌های خود، یعنی عمل در مقام حکومت، دست پیدا کند.

#### ۷- نقش ارتش در دوران مابعد گذار

با کنار رفتن حسنی مبارک از مقام ریاست جمهوری، شورای نظامی مصر مرکب از فرماندهان عالی‌رتبه ارتش به ریاست ژنرال حسین طنطاوی زمام امور را به دست گرفت. شکاف به وجود آمده در بین سایر کارگزاران گذار این فرصت را در اختیار ارتش گذاشت که بتواند فرآیند گذار و برآیند آن را مدیریت کند. هرچند محور خیزش انقلابی مردم مصر دموکراسی‌خواهی بود، هم لیبرال‌ها و هم اسلام‌گرایان بدان باور داشتند، لکن برداشت و تفسیر متفاوت از نقش و وزن دموکراسی در میان کارگزاران انقلاب باعث شد تا فضای بعد از انقلاب به تحکیم و تعمیق دموکراسی منجر نشود. فضای ملتهب سیاسی مصر به‌طور مشخص برای تعیین دو مدل سیاسی (که هرکدام دعوی دموکراتیک بودن داشتند)، به دو نظریه بنیادین تاریخی اسلام‌گرایی و لیبرالیسم متشکل از ۲۸ گروه سازمان‌شناسانه‌دار و دارای هویت سیاسی مصر اختصاص یافت. تمامی اسلام‌گرایان، علی‌رغم اختلاف دیدگاه، به دین اسلام مستمسک شده و آن را در درجه اولویت و دغدغه نخست زندگی و حاکمیت سیاسی آینده کار حزبی خود قرار داده و اصول دموکراتیک را در ذیل آن می‌دانستند. اما برای لیبرال‌ها، وطن، قومیت و فرهنگ ملی با احترام به همه سلاقی و دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی و احترام به آزادی در سرلوحه حرکت سیاسی و آینده حاکمیت مصر قرار داشت (درویش، ۱۳۹۰: ۸).

ارتش، در چنین شرایط تنش‌زایی، نیروهای جوان میدان‌التحریر و دموکراسی‌خواهان را تا حدود زیادی از دور رقابت‌ها حذف کرد. در این مدت ارتش به‌طور مرتب با احزاب مصر از جمله اخوان‌المسلمین در حال مذاکره بود و کسانی را که مخل امنیت می‌دانست دستگیر و بعضی از آنها را در دادگاه‌های نظامی محاکمه می‌کرد. دلیل مذاکره ارتش با اخوان‌المسلمین نیز این بود، همان‌گونه که در رهیافت نظری اشاره

شد، تمایل دارد قدرت را به حزب یا شخص خاص واگذار کند. لازم به ذکر نیست که در میان احزاب و گروه‌های موجود در مصر، اخوان‌المسلمین قدیمی‌ترین و منسجم‌ترین گروه و حزب موجود است. بنابراین، ارتش تمایل بیشتری داشت با اخوان‌المسلمین مذاکره کند تا با گروه‌های ناشناخته‌ای که از جوانان و سایر انقلابیون تشکیل شده بود. و این نشان می‌دهد که ارتش در دوران و مابعد گذار موثر بوده است.

بنابراین، در یک سال و نیم پس از دوران حسنی مبارک، ارتش مصر به عنوان نهادی قدرتمند که پیش از این عمدتاً بر عرصه‌های قدرت، اعم از نظامی، مالی و اقتصادی تسلطی بارز داشت بر امور سیاسی نیز سیطره پیدا کرد و نقشی مهم در دوره انتقالی حکومت و پس از آن در صحنه سیاسی و روند تحولات این کشور ایفا کرد. بدین ترتیب، ارتش در این مقطع زمانی در مقام حکومت عمل نموده و پس از به دست گرفتن قدرت سیاسی، در بیانیه پنجم خود، قانون اساسی را تعلیق، مجالس شورا و خلق را منحل کرد و اداره امور کشور را به مدت شش ماه به دست گرفت تا در این مدت انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری را برگزار کند، کمیته‌ای را برای اصلاح قانون اساسی تشکیل دهد، و همه‌پرسی درباره اصلاحات قانون اساسی برگزار کند (علایی، ۱۳۹۱: ۹۹).

انحلال شورای نظامی و برکناری ژنرال طنطاوی در راستای نقش نهادی ارتش در دوران گذار قابل بررسی است که از استپان نقل شد. ارتش برای عبور از بحران می‌بایستی افسران همکارش را فدا می‌کرد. ژنرال طنطاوی علامت بقای رژیم حسنی مبارک در دوران گذار بود که مردم خواهان سرنگونی وی بودند. بنابراین، ابقای طنطاوی در مقام وزارت دفاع از سوی مرسى جای تعجب داشت. ارتش در راستای نقش و تاثیر کارگزارانه خود، و در صورتی که فشار اجتماعی را حس می‌کرد برخی از همکاران خود را کنار می‌گذاشت. طبیعی است که بازنشسته کردن طنطاوی و تعدادی دیگر از امرای ارتش موجب آرامش بیشتر مردم مصر بود.

در جریان پیروزی انقلاب، شورای نظامی که پس مانده‌ای از حکومت حسنی مبارک بود، به نام ملت حکومت را در دست گرفته و مدعی اداره وضعیت انقلابی شده بود. این شورا در بیانیه‌ای به نام «بیانیه قانون اساسی» روند شکل‌گیری حقوقی نظام را تعیین نمود و اصلاح قانون اساسی دوره حسنی مبارک را در دستور کار قرار داد. نتیجه این اتفاق تبدیل شعار مردمی «الشعب یرید اسقاط النظام» به مفهوم خودساخته «الشعب یرید اصلاح النظام» بود که با مخالفت مردم روبه‌رو شد (کعبی و دیگران، ۱۳۹۱: ۷۱). ارتش که همواره تلاش داشته از استقلال برخوردار باشد اساساً به ماهیت دموکراتیک یا اقتدارگرای رژیم حاکم نگاهی ثانوی داشت. ارتش، در همین راستا و، در ادامه سناریوهای سیاسی پیچیده خود در مدیریت سیاسی مصر توانست بعد از تصویب قانون اساسی، که به اختیارات بیشتر مرسی و اسلام‌گرایان منتهی می‌شد، اردوکنشی‌های خیابانی علیه مرسی را مدیریت نماید و موفق شد تمام گروه‌های مقابل اسلام‌گرایان به همراه دو گروه اقلیت قبطی‌ها و صوفی‌های مصر و همه ساختارهای اداری این کشور را علیه مرسی بسیج کند. ارتش نه تنها معتقد بود که منافعش در خطر افتاده است، بلکه بر این تصور بود که اسلام‌گرایان با اقداماتی که بعد از پیروزی مرسی در انتخابات ریاست جمهوری انجام داده و رفراندومی را به نفع اسلام‌گرایان برگزار کرده است اقتدار زیادی کسب می‌کنند، در نتیجه به مخالفت با آنان پرداخت و در این راه لیبرال‌ها را پشتوانه خود ساخت. ارتش در مخالفت با اقتدارگرایی اسلام‌گرایان چند گام اساسی برداشتند:

اول: تدوین و تصویب قوانین فوق‌الدستور؛ شورای نظامی نظامی قانونی را تحت عنوان قانون فوق‌دستور (فوق قانون) اعلام کرد و مدعی شد این قانون توسط الازهر نوشته شده است. و قانون‌نویسان قانون اساسی جدید حق تخطی از آن را ندارد (موسوی، ۱۳۹۱: ۵). این قانون طوری تنظیم شده بود که هرگونه اقدام برای خدشه وارد کردن به ارتش را مسدود کرده بود. با این اقدام در تحولات آینده، حتی اگر که مطالبات آن‌ها نیز برآورده می‌شد، می‌توانستند نقش تاثیرگذاری خود را حفظ نمایند.

دوم: انحلال پارلمان؛ ارتش با علم به این که در صورت برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، اسلام‌گرایی پیروز میدان انتخابات خواهند بود و رئیس‌جمهور اسلام‌گرا در کنار پارلمان با اکثریت اسلامی برای جایگاه و نفوذ ارتش مشکل‌ساز خواهد شد، در یک اقدام حقوقی صلاحیت یک‌سوم از نمایندگان انتخابی در پارلمان را از طریق دادگاه قانون اساسی زیر سؤال بردند و مجلس را بعد از چهار ماه منحل کردند.

سوم: رد صلاحیت کاندیدای اصلی اسلام‌گرا؛ دادگاه قانون اساسی در یک اقدام هماهنگ با ارتش صلاحیت «خیرات شاطر»، نامزد اصلی جریان اخوان‌المسلمین، را رد کرد و این جریان در مشورت درون‌گروهی به مرسی رسید و وی را به عنوان نامزد انتخاباتی معرفی کرد. ارتش با علم به پایگاه ضعیف مرسی، احمد شفیق، فرمانده سابق نیروی هوایی و نخست‌وزیر دوران مبارک را به عنوان نامزد خود در انتخابات معرفی کرد. از آنجایی که به پیروزی شفیق بر مرسی امید بسته بود، بعد از شکست وی در یک رقابت بسیار نزدیک با مرسی، باردیگر خود را بازنده بازی سیاسی با اخوان یافت (هراتی و ظفری، ۱۳۹۲: ۱۵۱). اما این شکست ارتش را ناامید نکرد و آن‌ها به دنبال فرصت مناسب بودند.

این فرصت در خود انتخابات ریاست جمهوری که با پیروزی مرسی همراه شد نهفته بود. اولاً، مرسی از دموکراسی استفاده ابزاری کرد (Spiering, 2011: 4) و پس از پیروزی از برخی از اصول دموکراسی عدول و اسلامیت آینده سیاسی مصر را پررنگ نمود. درثانی، هرچند مردم مصر در ۱۹ مارس ۲۰۱۱ در اولین فرایند رأی‌گیری آزاد و منصفانه شرکت کردند اما نتیجه انتخابات بی‌شائبه نبوده و انتقاداتی را در پی داشت. فعالان جوان، رهبران گروه‌های قبطی، احزاب سیاسی و برخی از رهبران شناخته شده سیاسی با تغییرات قانون اساسی، با این استدلال که اصلاحات کافی نبوده است، مخالفت کردند. چرا که قانون اساسی مصر زمان محمد مرسی نیز علی‌رغم روند روبه‌جلویی که برای تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندان داشت - و از این حیث می‌توان آن را یکی از جامع‌ترین و روزآمدترین قوانین اساسی دانست - از تناقضات چالش‌برانگیزی در چارچوب‌ها و اصول مندرج رنج می‌برد که در صورت عدم

نظارت و مشارکت موثر مردم زمینه‌ای برای ظهور و بروز نظام استبدادی دیگری فراهم می‌شد.

ماده ۴ قانون اساسی، به عنوان یکی از مناقشه‌برانگیزترین مواد و یکی از مخاطرات اساسی برای نظام جمهوری مصر، نمونه‌ای از این تناقض‌ها بود. در این ماده چنین تصریح گردیده بود که: «الازهر شریف هیئت و نهادی اسلامی و مستقل و فراگیر است که در تمام امور و شئون مربوط به نشر دعوت اسلامی و علوم دینی و زبان عربی در مصر و سراسر جهان عهده‌دار مسئولیت می‌باشد و نظر هیئت علمای بزرگ الازهر شریف در امور مرتبط با شریعت اسلامی خواسته خواهد شد. شیخ الازهر مستقل انتخاب شده و غیر قابل عزل است و قانون شیوه انتخاب وی را از میان اعضای هیئت علمای بزرگ الازهر مشخص می‌کند» (Khan, 2014: 78). بر این اساس، این شخصیت حقوقی را به واسطه قانون و از طریق مشارکت عمومی مردم مصر کسب نموده است، بنابراین اولین مسئله‌ای که دموکراسی مردمی مصر را با مخاطره روبرو می‌ساخت، وضعیت حقوقی هیئت الازهر بود. این نهاد اسلامی، مستقل و فراگیر عهده دار وظایفی است که به صراحت به آنها در این ماده اشاره شده بود اما در اخذ نظر الازهر برای امور مرتبط با شریعت اسلامی، این ماده از وضوح لازم برخوردار نبود که این هیئت تنها مرجع اخذ نظر در خصوص امور مربوط به شریعت است یا خیر. این درحالی است که یکی از ویژگی‌های قوانین اساسی، صراحت و شفافیت در اصول و مفاد آن است، به گونه‌ای که تا حد امکان نیازمند به تفسیر نباشد.

از سویی با اعطای وضعیت حقوقی غیرقابل عزل به شیخ الازهر علی‌رغم جلوگیری از اعمال سلیقه‌های سیاسی، می‌تواند یکی از موجبات فساد سیاسی و حتی استبدادگرایی دینی را در آینده سیاسی این کشور رقم بزند و این یکی از مخاطرات و چالش‌های جدی در روند دموکراسی مصر می‌بود. از سوی دیگر در ماده ۲ قانون اساسی بر این‌که شریعت اسلامی منبع اصلی قانون‌گذاری است تأکید شده بود. این موضوع علی‌رغم تأکید برخی از تحلیل‌گران، نقطه عطف قانون اساسی مصر نیست



چرا که بر همین موضوع در اصل ۲ قانون اساسی سابق اشاره گردیده بود. اما این امر که نظر هیات الازهر در خصوص امور مرتبط با شریعت اسلامی خواسته خواهد شد، زمینه‌ساز تبعیضی آشکار در قانون‌گذاری می‌گشت که حتی اصل کثرت‌گرایی را نقض می‌نمود و به تبع آن اصل حاکمیت قانون را با چالش جدی مواجه می‌کرد زیرا تبعاتی را در اجرا قانون در پی می‌داشت. به این ترتیب ماده ۴، به نقض آشکار ماده ۶ که بر ابتدای نظام حاکم مصر بر اصول دموکراتیک و شورا و حق شهروندی تاکید داشت و کثرت‌گرایی سیاسی و حزبی را مورد اشاره قرار می‌داد.

همین نقاط ابهام و ضعف قانون اساسی، همراه با ضعف و اوضاع بد اقتصادی، کفایت می‌کرد تا ارتش مجدداً به دنبال طرح و نقش جدیدی را برای مقابله با اسلام‌گرایان دراندازد. اقتصاد مصر از زمان انقلاب، عمل‌کرد ضعیفی داشت. رشد تولید ناخالص داخلی ۳/۳ درصد کاهش یافت و از ۵/۱ درصد در سال مالی ۲۰۰۹-۲۰۱۱، به ۱/۸ درصد در سال مالی ۲۰۱۰-۲۰۱۱ رسید که مهم‌ترین دلیل آن کاهش نرخ سرمایه‌گذاری از ۲۲/۱ درصد در سال مالی ۲۰۰۹-۲۰۱۰، به ۱۹/۲ درصد در سال مالی ۲۰۱۰-۲۰۱۱ بود. سرمایه‌گذاری خارجی که در سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹ به ۸/۱ میلیارد دلار رسیده بود، کاملاً متوقف شد و در نتیجه، ذخایر خارجی مصر حدود ۴۴ درصد سقوط کرد (شهابی و عباسی، ۱۳۹۲: ۱۷). بنابراین، بر اساس سناریو واقع‌گرایانه، بحران اقتصادی و فشار روزافزون مطالبات اقتصادی و اجتماعی، نظامیان را به سوی دخالت غیرنستقیم در سیاست سوق می‌داد.

در مدت ناآرامی‌های دو ماه ارتش قادر نبود در مقابل موافقان مرسی بایستد، لذا سعی کرد به تقویت جبهه نجات ملی پردازد که خود مدعی و مدافع دموکراسی بود. بدین ترتیب، جنبش «تمرد» شکل گرفت. شعار برجسته جنبش تمرد در مواجهه با مرسی این بود که اگر مرسی ۱۵ میلیون رأی کسب کرده است ما بیشتر از آن را در مخالفت با وی به خیابان‌ها می‌آوریم. ارتش نیز که در مترصد چنین فرصتی بود یک

هفته قبل از سقوط مرسی اعلام کرد که برای جلوگیری از رفتن مصر به سمت پرتگاه وظیفه خود را دخالت در مدیریت وضعیت جدید می‌بیند. بر همین اساس، بعد از تجمع بالغ بر ۲۸ میلیون نفر در ۹ تیر در میدان التحریر در مخالفت با مرسی، ارتش در برنامه‌ای از پیش طراحی شده با اعلام ضرب‌الاجل ۴۸ ساعته به موافقان و مخالفان مرسی، اقدام به تعیین دولت موقت کرد و مرسی را از قدرت برکنار و به نقطه نامعلومی انتقال داد و عدلی منصور، رئیس دادگاه، را به عنوان رئیس جمهور موقت معرفی کرد. در نهایت ژنرال السیسی توانست با فشار اجتماعی ناشی از مخالفان اسلام‌گرایان و در طی یک انتخابات به عنوان یک نظامی قدرت را به دست گرفته و اقتدارگرایی را مجدد به کشور مصر بازگرداند.

### نتیجه‌گیری

اقتدارگرایی دراز دامن، ضعف و فقدان جامعه مدنی پویا، نقش بالادستی ارتش در تحولات مختلف، وجود ایدئولوژی‌های رقیب و سازش‌ناپذیر و مهم‌تر از همه اختلاف برداشت‌های اساسی درباره نقش و اهمیت دموکراسی مولفه‌هایی‌اند که در فرایند و فرجام گذار به دموکراسی در مصر اثرگذار بوده‌اند. کارگزاران زیادی، با تقدم و تأخر و نقش‌های کم و زیاد، در فرایند گذار از رژیم اقتدارگرایی مصر به نظامی دموکراتیک بازی‌گر بوده‌اند اما نقش جوانان «تحصیل‌کرده» و «بی‌کار» بارزتر بوده است که توانستند در قالبی فراحزبی و فراطبقاتی و در فرایندی مسالت‌آمیز دست به انقلاب دموکراتیک بزنند. بنابراین انتظار می‌رفت برای حفظ دست‌آوردهای خود تا انتها پافشاری کنند. از همین‌رو، تاکید داشتند که شورای نظامی با اجرای فرایند قانونی، به تدوین و تصویب قانون اساسی و برگزاری انتخابات آزاد روی بیاورد؛ که ثمربخش نیز شد. این ابرام و اصرار به نفع کارگزار دیگری شد که در اغلب تحلیل‌ها نادیده گرفته شده است: ارتش.

ارتش که در دهه ۱۹۵۰ با کودتا و در مقام حکومت در مصر عمل می‌کرد به تدریج و به‌طور نسبی پا از عرصه سیاسی بیرون کشید اما به انحای مختلف سیطره و کنترل خود بر امور داخلی حفظ کرد. ورود آن به حوزه مالی و اقتصادی در دوران

مبارک این امکان را فراهم کرد که منافع خود را از رهبر سیاسی جدا تعریف کرده و در صورت نیاز مسیر خود را از رئیس جمهور جدا کند. این امر در تحولات ژانویه ۲۰۱۱ روی داد و ارتش با چراغ سبز آمریکا و برای حفظ منافع رسته‌ای و ملی از مبارک در مقابل معترضین و انقلابیون اعلام بی‌طرفی و در نهایت از مخالفان رئیس جمهور حمایت کرد. بدین ترتیب، در مقام نهاد تبدیل به کارگزار گذار شد و علیه نظام اقتدارگرایی مبارک وارد عمل گردید. در دوران گذار به عنوان میانجی توانست مورد اعتماد گروه‌ها و احزاب درگیر را کسب نموده و با حکمیت فرآیند گذار و انتخابات مختلف را سامان بخشد. در دوران مابعد گذار و زمانی که اختلاف در تفسیر آموزه‌های دموکراتیک از جانب اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها بالا گرفت و اسلام‌گرایان داشتند به نظامی اقتدارگرا دست می‌یافتند با پشتوانه احزاب و گروه‌های لیبرال برآیند گذار را به نفع خود تغییر داد.

چرا که اسلام‌گرایان و بخصوص اخوانی‌ها با برداشتی ابزاری از دموکراسی به طرح اختیارات بیشتر برای شریعت اسلامی باعث رنجش احزاب و گروه‌هایی شد که برداشتی فراگیر، و نه ابزاری، از دموکراسی داشتند. همین رنجش دست‌مايه اردوکنشی‌های خیابانی موافقان و مخالفان مرسی شد که در نهایت ارتش به نام امنیت و حل مشکلات اقتصادی رئیس‌جمهوری قانونی را عزل و زندانی کرده و قدرت را به دست گرفت. بر این اساس، فرجام خیزش انقلابی مردم مصر در چرخه معیوب متأثر از سابقه طولانی اقتدارگرایی، تسلط ارتش، ضعف جامعه مدنی و تضاد ایدئولوژیک حاکم بر جریان‌های اسلام‌گرا و سکولار بر گذار از یک نظام اقتدارگرا به نظامی دموکراتیک منتهی نشد و تصور نمی‌رود که پافشاری کارگزاران گذار هم بتواند در کوتاه‌مدت به این مهم ختم شود. بدین ترتیب، گذار دموکراتیک در مصر با کارگزاری ارتش مجدداً به نظام سیاسی اقتدارگرایی دیگر بازگشته است.

## منابع

## الف - فارسی

- آقاعلی‌خانی، س. ۱۳۹۰. مصر یک سال بعد از انقلاب. رویدادها و تحلیل‌ها. ۲۶۴(۲۳): ۵۰-۵۳.
- احمدی، ح. ۱۳۹۰. جامعه‌شناسی جنبش‌های اسلامی. دانشگاه امام صادق(ع)، ۳۰۴ص.
- ازغندی، ع. ۱۳۹۲. ارتش و سیاست. چاپ نهم. قومس، ۱۵۴ص.
- استپان، آ. ۱۳۸۶. راه‌های استقرار مجدد دموکراسی: ملاحظات نظری و مقایسه‌ای. در کدیور، م. ع. گذار به دموکراسی: ملاحظات نظری و مفهومی. گام نو، ۳۳۴ص.
- اوتاوی، م. ۱۳۸۶. گذار به دموکراسی یا شبه اقتدارگرایی ترجمه سعید میرترابی. نشر قومس، ۳۲۴ص.
- بروکر، پ. ۱۳۸۴. رژیم‌های غیردموکراتیک: نظریه‌ها، سیاست و حکومت. ترجمه علی‌رضا سمیعی اصفهانی، انتشارات کویر، ۴۰۸ص.
- بشیری، ح. ۱۳۸۴. گذار به دموکراسی (مباحث نظری). نگاه معاصر، ۳۳۸ص.
- حاتمی، م. ر. ۱۳۹۲. بررسی تاثیر تاریخی ارتش مصر بر سیاست داخلی. تحقیقات سیاسی و بین‌المللی. ۴(۳): ۵۷-۷۴.
- درویش، ا. ۱۳۹۰. حرکت سیاسی و آینده حاکمیت مصر زمانه. شماره ۱۰۲ و ۱۰۳، ۸-۸.
- ریولین، پ. ۱۳۸۵. تثبیت و تعدیل ساختاری در مصر، اردن، مراکش و تونس. ترجمه صدیقه شیخ‌زاده فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ۴۸-۴۹(۴): ۱۶۵-۲۰۸.
- شهابی، س. و عباسی، ف. ۱۳۹۲. مسیر دشوار دموکراسی در مصر: چالش‌های گذار همزمان پس از سقوط مبارک. فصلنامه روابط خارجی، ۲۰(۵): ۷-۲۸.
- علایی، ح. ۱۳۹۱. نقش و جایگاه سیاسی ارتش در مصر. مطالعات راهبردی جهان اسلام، ۵۰(۱۳): ۷۵-۱۰۴.
- فوزی، ی. و هاشمی، ع. ۱۳۹۳. جنبش‌های اسلام‌گرای معاصر: بررسی منطقه‌ای. پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۵۳۴ص.
- کعبی، ع. و دیگران. ۱۳۹۱. تحلیل و بررسی قانون اساسی مصر (۲۰۱۳). دانش حقوق عمومی. ۱(۱): ۹۵-۱۲۶.
- کولایی، ا. ۱۳۸۶. جهانی شدن، آمریکا و خاورمیانه. آیین. ۷(۲۱): ۹۰-۹۵.
- موسوی، ح. ۱۳۹۱. پیروزی اسلام سیاسی و جمهوری دوم مصر. مطالعات خاورمیانه. ۴(۱۹): ۱-۱۰.
- نبوی، س. ع. ۱۳۸۹. نقش جوانان در خیزش نوین مردم مصر. فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام. ۴۴(۱۱): ۲۴۳-۲۵۰.

- نورانی، ا. ۱۳۹۱. مصر، بیداری اسلامی و الگوی ایران. فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی. ۲۸(۹): ۱۹۱-۲۱۴.
- واعظی، م. ۱۳۹۲. بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه: نظریه‌ها و روندها. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه، ۴۸۷ ص.
- هانتینگتون، س. ۱۳۷۰. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی، علم، ۶۷۶ ص.
- هانتینگتون، س. ۱۳۹۲. موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم. ترجمه احمد شهسا، چاپ پنجم. روزنه، ۳۷۶ ص.
- هراتی، م.ج. و ظفری، م. ۱۳۹۲. تفاوت نقش و جایگاه ارتش در فرایند انقلاب اسلامی و تحولات ۲۰۱۱ مصر. پژوهشنامه انقلاب اسلامی. ۸(۳): ۱۳۹-۱۵۵.

ب- انگلیسی

- Abu Dhabi Gallup Center. 2011. **The Arithmetic of Revolution: An Empirical Analysis of Social and Economic Conditions in the Months before the January 25 Uprising.** March. 12p.
- Allredge, J. 2015. **Democratic Transition Theory and Civil Military Conflict: A Case Study of Indonesia and Egypt.** Cornell University, 74p.
- Al-Zubaidi, L. 2011. Pool's work: Tee Arbb rrr ld in Rvll t. **Heinrich Boll Foundation, Middle East**, 34p.
- Azzam, M. 2012. **Egypt's Military Council and the Transition to Democracy.** Chatham House, Middle East and North Africa. Available at: [www.Chathamhouse.org/Egypt](http://www.Chathamhouse.org/Egypt). 5-23.
- Bayat, A. 2013. **Post-Islamism: the Changing Faces of Political Islam.** Oxford University Press, 218p.
- Dabrowski, M. 2011. **Egypt: Politics Transition vs. Economic Choices, Case.** Network E-briefs, by Center for Social and Economic Research, No. 07. 170p.
- Khan, M. 2014. *Islam, Democracy and Islamism after the Counterrevolution in Egypt*, **Middle East Policy**, Vol. x&1, No. 1, spring.
- Kohut, A. 2012. Most Muslims Want Democracy: Personal Freedom and Islam in Political Life. Global Attitudes Project, July 10. [www.pewglobal.org](http://www.pewglobal.org). 1-16.
- Spiering, N. 2011. Arab or Established Democracy?, Available at: [www.ru.nl/fm/spieringr](http://www.ru.nl/fm/spieringr)